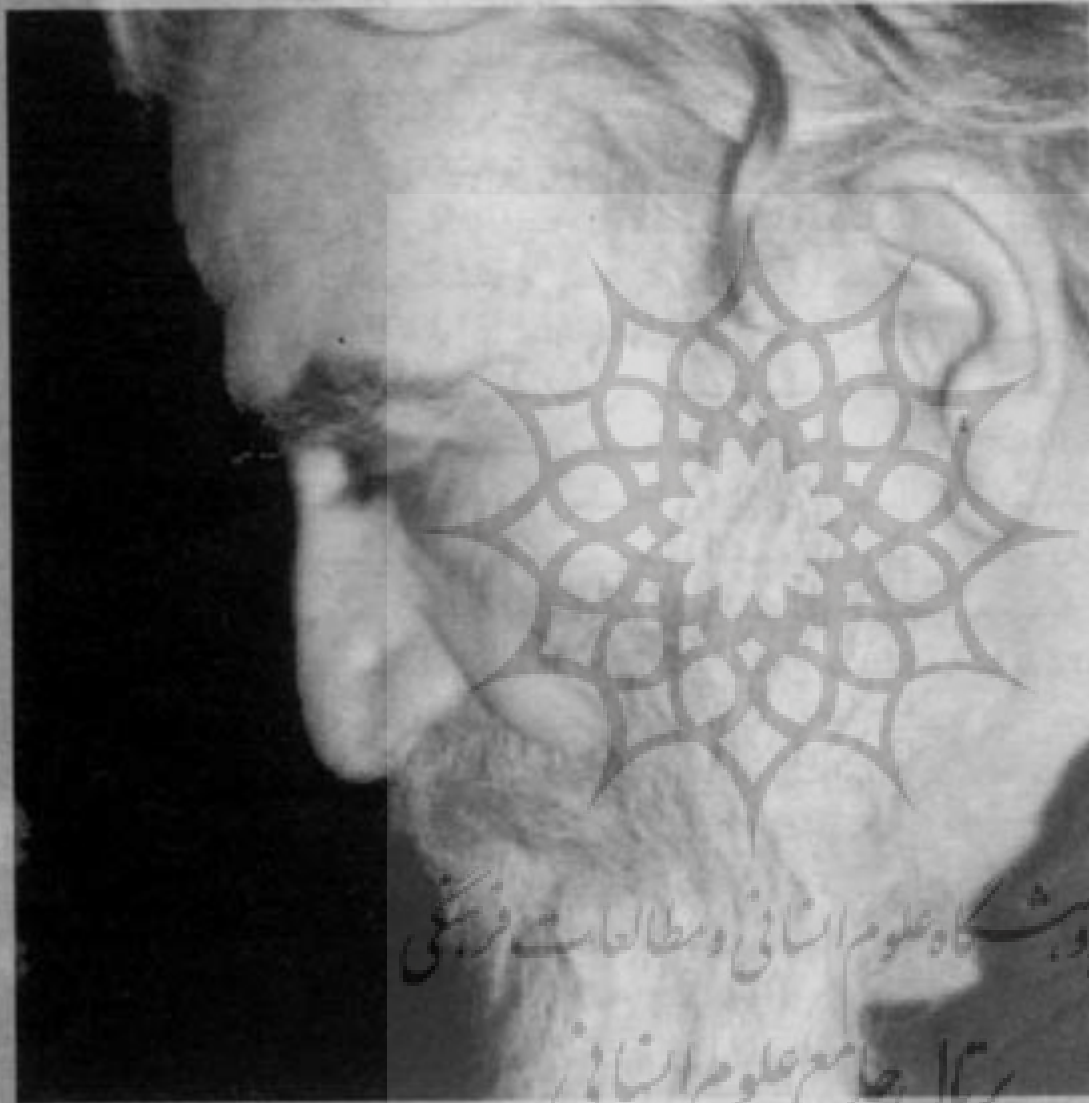




استاد عبدالحسین حائری

معرفی مدیران کتابخانه مجلس شورای اسلامی

منصوره تدین پور/مدیر مرکز اسناد کتابخانه مجلس



پروفسور، کانون علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یادداشت

به مناسبت برگزاری سمینار بزرگداشت حامیان نسخ خطی از سوی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و اختصاص ویژه نامه پیام بهارستان به این مهم، قرار شد که مجلس انس این شماره به استاد عبدالحسین حائری که از بزرگان این عرصه فرهنگی و از پرسابقه ترین مدیران کتابخانه مجلس هستند، اختصاص یابد و این برخلاف مشی ما در معرفی مدیران کتابخانه به ترتیب تاریخ تصدی این مقام است، اما به یاری خدا از شماره بعد به روال گذشته عمل خواهد شد. در این جاپس از دوره کردن فهرست و ارزندگی پربرکت استاد معظم جناب آقای حائری پای صحبت ایشان نشستیم و دفتر خاطر ایشان را ورق می زنیم.

باسپاس از استاد.



استاد عبدالحسین حائری فرزند
حجت الاسلام میرزا احمد حائری در
تاریخ ۱۳۰۶ شمسی در قم دیده به
جهان گشودند.

ایشان نوه دختری آیت الله حاج شیخ
عبدالکریم حائری یزدی^(۱) هستند.

استاد، سطوح عالی فقه و اصول را تاسن نوزده سالگی نزد
اساتیدی چون: آیات عظام حاج شیخ مرتضی حائری، حاج
شیخ محمد صدوقی، حاج سید محمد رضا گلپایگانی به پایان
بردند و به درس خارج مراجع عالیقدری چون: آیات عظام
حاج سید محمد تقی خوانساری، حاج سید صدرالدین صدر،
حاج سید محمد حجت و حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی
راه یافته و در سن ۲۴ سالگی به درجه اجتهاد نائل شدند و از
آیات عظام خوانساری، حجت و صدر، اجازه اجتهاد دارند.

استاد عبدالحسین حائری در سال ۱۳۳۰ به تهران مهاجرت
کرده و در کتابخانه مجلس به عنوان کتابشناس مشغول به کار

شدند و از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰، همزمان با

لغت نامه دهخدا نیز همکاری داشتند. در

سال ۱۳۴۳ پس از تأسیس اداره بررسی

و تحقیق در کتابخانه، مسئولیت آن اداره

را پذیرفتند و در سال ۱۳۵۴ ریاست

کتابخانه مجلس را به عهده گرفتند و از

سال ۱۳۶۳ ریاست کتابخانه شماره ۲

مجلس شورای اسلامی نیز به ایشان

واگذار شد. در سال ۱۳۶۸ عضو هیأت

امنای کتابخانه‌های عمومی کشور شدند،

و تا این ساعت عمر پر برکت خودشان را

در خدمت به فرهنگ ایران و اسلام صرف

نموده و مرجع دانش پژوهان و محققان از

سراسر دنیا هستند.

تالیفات و آثار قلمی ایشان عبارتست از:

- ۱- تصحیح تبصره العوام، سید مرتضی داعی رازی
- ۲- تصحیح و تحشیه تبصره المتعلمین علامه حلی
- ۳- تقریرات کامل مبحث ارث زوجه، از خارج فقه آیت الله
بروجردی
- ۴- تقریرات مباحث الفاظ، از خارج فقه اصول آیت الله
بروجردی
- ۵- هفده مجلد فهرست تخصصی نسخ خطی کتابخانه مجلس

۶- نظارت بر ۶ جلد فهرست کتابخانه مجلس، تجدید نظر و
اصلاحات و حواشی، بر دو جلد از فهرستهای نوشته شده قبلی
کتابخانه مجلس.

۷- چهار جلد از حرف ز لغت نامه دهخدا.

پای صحبت استاد

س: استاد، از کودکی و خاطراتی که دارید، بفرمایید.

ج: در غروب روز آخر ذی حجه سال ۱۳۴۵ قمری شب اول

محرم ۱۳۴۶ که مطابق می شود با بهار سال ۱۳۰۶ شمسی متولد

شدم. به مناسبت محرم و نام پدر مادر مادرم آقا شیخ

عبدالحسین یزدی، اسمم را عبدالحسین گذاشتند. جدم [آیت

الله] شیخ عبدالکریم حائری، که داماد ایشان نیز بود، خیلی به آقا

شیخ عبدالحسین اعتقاد داشت.

ابتدا من یک مقداری مکتب رفتم، درس فارسی و قرآن را

در همان سال های اول مکتب ختم کردم بعد هم در خانه و نزد

پدرم مقداری مقدمات عربی و بعضی کتاب های لغت، گلستان،



شکوه علوم انسانی و مطالعات
رتال صلح علوم انسانی

اندکی حساب و ابتدائیات و دروس مدرسه ای را خواندم. چون

سنم کم بود، خانواده مناسب نمی دانستند که به فیضیه بروم،

لذا برای معلم مشکل داشتم و از بعضی معلمین بی سواد راضی

نبودم. یادم هست که به دائیم مرحوم حاج آقا مرتضی حائری

شکایت کردم، ایشان تعهد کردند که تمام مقدمات را به من

بگویند. مقداری از مقدمات سیوطی، حاشیه ملا عبدالله در

منطق، معلم، فصول و قوانین و شرح لمعه را پیش دائیم

خواندم. البته از نظر علمی شأن ایشان بالاتر از این بود که اینها

۱- آیت الله حاج شیخ عبدالکریم بن محمد جعفر مهرجردی یزدی مرجع تقلید شیعیان متولد مهرجرد یزدی به سال ۱۲۷۶ ق. وی در عتبات نزد حاج میرزا محمد حسین شیرازی، میرزا محمد تقی شیرازی، شیخ فضل الله نوری، آخوند ملا کاظم خراسانی و سید کاظم یزدی تلمذ کرد و از محضر سید محمد فشارکی استفاده نمود و پس از بزرگت به ایران، حوزه علمیه قم را پایه گذاری کرد و در ۱۳۵۵ ق. برابر با دهم بهمن ۱۳۱۵ ش. وفات یافت. از آثار او است: ۱- تقریرات ۲- در الفوائد فی الاصول ۳- کتاب الرضاع ۴- کتاب الصلوه ۵- کتاب الموارث ۶- کتاب النکاح (فرهنگ فارسی معین، جلد ۵، ص ۴۵۲).



را درس بدهند.

هنگام خواندن قوانین نزد حاج آقا مرتضی، با آیت الله مشکینی هم درس بودم. مقداری از نحو، سیوطی، جامی و مغنی را نزد مرحوم شیخ قاسم نحوی که از فضلا و معلمین معروف قم بود و مقداری هم نزد مرحوم ادیب تهرانی خواندم. مقدمات ادبی را هم پیش چند استاد مانند آقا سید حسن مدرس یزدی، مرحوم آقای صدوقی و آقا شیخ محمد امامی نجفی خواندم.

دروس حوزه در اصطلاح مقدمات و سطح و خارج است که هر کدام ابتدا و انتها دارد؛ ابتدای سطح همان شرح قوانین است و دروس انتهایی سطح کتاب رسائل شیخ مرتضی انصاری و کفایه آخوند ملا کاظم و مکاسب شیخ مرتضی انصاری است. اینها را من پیش سه نفر اساتید معروف: مرحوم آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی و آقا سید محمد صادق شریعتمدار که از فضلا و مدرسین خوب بود و حاج آقا روح الله خرم آبادی خواندم و کفایه را نزد مرحوم آقا شیخ محمد علی کرمانی که از مدرسین درجه اول قم و شاگرد مرحوم آقا ضیاء مدرس معروف نجف بود، خواندم. دروس سطح که تمام شد، رفتم درس خارج که درس نهایی روحانیت است. اولین درس خارجی که رفتم، درس مرحوم آیت الله سید محمد تقی خوانساری از فضلاء بزرگ و از شاگردان مرحوم جد ما بود. کسی که در قضیه نفت فتوا به نفع دکتر مصدق داد، بعد هم رفتم درس آقایان حجت، بروجردی و صدر.

س: استاد اگر خاطره ای از پدر بزرگتان مرحوم آیت الله حائری بزرگ دارید بفرمائید.

ج: بله من از بچگی خاطرات زیادی از ایشان دارم. معمولاً وقتی بچه های خانواده می رفتند پیش ایشان، پول مختصری به آنها می داد. یادم هست یکبار که رفتم پیش ایشان، دست کرد جیبش یک قرونی پیدا نکرد، یک نیم قرونی نقره بود، گفت: «یک دهشاهی بهت میدم که دم به نیم قرون بزندی». ده ساله بودم که ایشان فوت کردند، قم قیامت بود. دائم مردم می آمدند منزل و می رفتند، با این که در زمان پهلوی اجتماعات منع شده بود و دستور آمده بود برای همه شهرستانها که برای آقای حائری حق ندارند بیشتر از یک جلسه فاتحه بگیرند، تا چندین روز مجالس برقرار بود.

س: استاد اگر خاطره ای از آیت الله بروجردی^(۱) دارید بفرمائید.

ج: با ایشان مکرر ملاقات داشته ام. آقای بروجردی سال

۱۳۲۴ به قم آمدند، همه خلق خدا به دیدن ایشان رفتند. آیت الله قرار گذاشتند که بازدید همه علما و متعینین قم و حتی طلبه ها بروند. یک روز هم منزل ما آمدند؛ روز جالبی بود و ملاقات جالبی. چندین سال قبل زمانی که پدر بزرگم زنده بود، آیت الله بروجردی به قم آمده بود؛ پدر بزرگم میل داشت که ایشان در قم بماند، هشت ماه هم ماند، و درس را شروع کرد، ولی ماجراهایی اتفاق افتاد که ایشان از قم رفتند. یادم هست که پدرم راجع به این موضوع با ایشان حرف زد و ثابت کرد که پدر بزرگم دوست داشته که ایشان در قم بماند و این موضوع برای آیت الله بروجردی بسیار جالب بود و فکر می کردند که به میل پدر بزرگم رفتار کرده اند. خاطره دیگری این که یک بار مرحوم دانی بزرگم آیت الله حاج آقا مرتضی حائری را بعنوان نماینده خودش فرستاد خدمت آقای بروجردی، ماجرا این طور بود که دانی کوچکم آیت الله دکتر مهدی حائری می خواست قم را به قصد نجف ترک کند و حاج آقا مرتضی راضی نبود، به من گفت صبح برو پیش آقای بروجردی و از ایشان خواهش کن که مانع بشوند. صبح پیش از آفتاب رفتم خانه ایشان، آقا بیدار بودند، آمدند در حالی که پوستین روی دوش داشتند، نشستند. بسیار برای من صحبت



با استاد دکتر موسوی بهبهانی و همکاران گفت و گو با استاد حائری در محل گفت و گو

کردند، از گذشته و تحصیلاتشان، ایشان در اصفهان تحصیل کرده و مجتهد شده و بعد به نجف رفته بودند. در آن جلسه به من خیلی اظهار لطف و خصوصیت کردند. آن موقع من بیست سال داشتم. ملاقاتم با ایشان یک ساعتی طول کشید. چندین سال بعد وقتی در تهران بودم، افرادی که می خواستند از آقای بروجردی استفتاء کنند، من نامه می فرستادم. ایشان حرمت می گذاشتند و خیلی زود جواب می دادند. اول بار میرزا عبدالحسین ذوالریاستین که رئیس سلسله نعمت الهی بود و

۲- آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی از سلسله طباطبائیان بروجرد، تولد ۱۲۹۲ هجری قمری، وفات ۱۳۴۰ هجری شمسی، فرزند سید علی طباطبایی پس از فراگرفتن مقدمات در بروجرد به اصفهان رفت. فقه را نزد حاج سید محمد باقر درجه ای و فلسفه را نزد میرزا جهانگیر خان خواند و آنگاه به نجف رفت و در محضر آخوند ملا کاظم خراسانی هشت سال تلمذ کرد. در سال ۱۳۲۴ به تهران آمده عازم مشهد شد و سپس به قم رفت و مرجع تقلید شیعیان گردید. از تالیفات ایشان است رساله علمیه، رساله مهجرات مریض، تعلیقات بر اسفار، طبقات رجال (فرهنگ فارسی معین جلد ۵ ص ۲۶۲).



با من ارتباط داشت، می خواست استفتایی بکند، من نامه نوشتم ، آقای بروجردی سریع جواب دادند. فکر نمی کردم آقای بروجردی مرا به خاطر داشته باشند.

یکی از خاطراتی که بایستی ذکر کنم، مربوط به پیش از شهریور ۲۰ است، زمانی که من ملبس به لباس روحانیت بودم و مورد تعقیب مامورین پهلوی قرار داشتم، رئیس شهربانی قم سرهنگ تیموری همیشه در تعقیب من بود، یعنی همه افراد ملبس به لباس روحانیت را دنبال می کرد. یک روز که دنبالم بود، به آقای سعید اشراقی (عموی مرحوم حاج آقا شهاب داماد امام) برخوردیم، مثل این که با سرهنگ آشنا بود، مرا معرفی کرد تا چند روز مرا تعقیب نمی کرد، ولی بعد از چند روز یادش رفت و دوباره تعقیبش مثل سایه شروع شد و تا مدت ها شبها توی ذهنم بود! و باز از خاطرات آن زمان و آنچه که اتفاق می افتاد علیه روحانیت، این که یادم می آید با پدرم می رفتیم اراک، وقتی می خواستیم سوار ماشین شویم، عده ای به صاحب گاراژ اعتراض می کردند که نبایستی آخوند سوار کنی.

س: استاد در مورد دریافت درجه اجتهاد بفرمایید و این که از چه کسانی اجازه دارید؟

ج: من دنبال درجه اجتهاد نبودم، مرحوم دائمی حاج آقا مهدی حائری اصرار داشت و معتقد بود که ورقه اجتهاد آثار اداری خوبی دارد، ولی من مخالف استفاده از آن برای کارهای اداری بودم. به هر حال ایشان پیشنهاد کرده بود به آن اساتیدی که من پیش آنها درس خوانده بودم، آقای حجت آقای صدر و آقای خوانساری امضا کردند. حاج آقا مهدی برگه را نگه داشتند، این اواخر که لازم داشتم، یعنی مجلس خواسته بود، جستجو کردم آقای محقق داماد اطلاع داشت که در بایگانی دولت هست از آنجا پیدا کرد.

س: لطفاً در مورد آمدن به تهران و شروع کارتان در کتابخانه مجلس بفرمایید.

ج: در سال ۱۳۳۰ مسائل سیاسی در قم رسوخ پیدا کرد و تحولاتی پیش آمد؛ به دلایل مختلف من تصمیم گرفتم به تهران بیایم. دلیل اصلی این که دائمی مرحوم حاج آقا مهدی می خواست بیاید تهران و اصرار داشت که من هم همراهش باشم، من هم پذیرفتم، پدرم زیاد به این کار راضی نبود، البته بعدها رضایت داد، ولی از عمق دلش نبود. در تهران گاه گاهی به منزل امام جمعه زنجان که از علمای بزرگ و فقیه عارف مشربی بود می رفتم تصادفاً یک روز آقای تفضلی را در منزل امام جمعه ملاقات کردم. آقای تفضلی معاون کتابخانه مجلس بود و برای تحصیل دکترای حقوق به فرانسه رفته و آن وقت به طور موقت در ایران بود. ایشان مرا دعوت کرد به کتابخانه مجلس

آمدم این جا و مخازن خطی را به من نشان دادند. از آن روز به بعد هر روز می آمدم این جا، پای بند شدم.

س: استاد سال ورود شما به کتابخانه دقیقاً چه سالی بود؟
ج: در تابستان ۱۳۳۰ تیر یا مرداد آمدیم تهران، زمانی که دکتر مصدق نخست وزیر شده بود و من در اواخر سال ۳۰ به کتابخانه آمدم، دلیل دیگر ماندنم در کتابخانه، وجود دکتر ناصر شریفی پسر آقای ابراهیم شریفی رئیس کتابخانه بود. او که در سال دوم فوق لیسانس ادبیات رفوزه شده بود، از من خواست کرد کمک کنم برای امتحان آماده شود و من قبول کردم. بعد از قبول شدن به عنوان این که می خواست محبتی بکند و جبران کند، رفتیم نزد پدرش. مرحوم شریفی ماجرای را



نمونه حکم اداری

که برای کتابهای خطی پیش آمده بود و اقدام فهرست نویسی قبلی کتابخانه در جابجایی بعضی کتابها را برای من شرح داد و گفت «مشکلی که الان هست، قفسه های کتب خطی از طرف دادگاه مهر و موم شده و مجلس هم احتیاط می کند که شغل فهرست نویسی و کار با نسخ را به کسی واگذار کند، اما شما چون مورد اعتماد هستید، اگر بخواهید این کار عملی است.» من اظهار آمادگی کردم و مشغول کار شدم، منتها بایستی کار من در شورای عالی کتابخانه تصویب می شد و تشکیل شورای کتابخانه خیلی ساده نبود. در آن زمان تحولات سیاسی و اجتماعی دائم در جریان بود، بنابراین تصویب کار من طول کشید. دکتر ناصر شریفی خیلی زحمت کشید او به در خانه های آقایان عضو شورا رفت و مصوبه کار مرا به امضای آنها رسانید.

ناصر شریفی شاعر خوش ذوقی بود، وی مدتی هم معاون کتابخانه بود. بعدها از آمریکا دکترای کتابداری گرفت و اولین دکتر کتابداری ایران شد. بعد هم تاجایی که خبردارم کارمند یونسکو و تبعه امریکا شد.

اولین کاری که در کتابخانه حاضر و روی دستشان مانده بود، حدود صد جلد کتاب «عوامل العلوم والمعارف» به خط مؤلف بود که از یزد هدیه شده و خواندنش برای کسی مقدور نبود. کار روی آنها را به من واگذار کردند و من با منظم کردن آنها که اوراق متفرق داشت، کارم را شروع کردم.

س: اعضای شورای کتابخانه چه کسانی بودند؟

ج: آقای ابراهیم حکیمی، سید حسن تقی زاده، آقای عبدالرحمن فرامرزی، دکتر عبدالله معظمی و دکتر جواد عامری. **س:** استاد از همکارانتان در زمان ورود به کتابخانه بفرمایید. **ج:** اولین اتاقی که برای من معین کردند، در کنار یکی از اعضای قدیم کتابخانه، مرحوم آقای ابراهیم بوذری، استاد خط و استاد موسیقی بود که شخصیت بسیار جالبی داشت.

س: ایشان استاد موسیقی هم بودند؟

ج: بله ایشان آواز می خواند و خیلی مسلط بود. البته در آن وقت سال های آخر کارش را می گذارند، ولی با هم خیلی رفیق شدیم. چند بار رفتم منزلشان؛ چند بار سفر رفتیم طرف اوشان و فشم؛ شخصیت ها به دیدنش می آمدند. چندبار سید ضیاء به دیدنش آمد.

س: استاد، از اداره بررسی و تحقیق بفرمایید و از اولین مسئولیت رسمیتان در کتابخانه؟

ج: بعد از سال ۱۳۴۰، اداره ای به نام بررسی و تحقیق تأسیس شد که کارهای فنی و علمی کتابخانه را انجام می داد. مدتی هم من مسئول آن اداره بودم. عده ای را به صورت قراردادی استخدام کردیم که با من همکاری می کردند. آدم های اهل فضل بودند؛ یکی آقای طهماسبی بود؛ ایشان در دانشکده فنی کار می کرد. آقای ریاضی رئیس مجلس به من گفت: «این جوان به دردخور و برای کار کتاب مفید است.» دعوتش کردیم آمد و مدت ها با ما کار کرد. آقای دکتر دیباجی که الان استاد دانشگاه هستند، در چاپی و خطی با ما همکاری می کردند. آقای دکتر صادقی، آقای علامه، آقای بختیاری و آقای سید جلال شعاعی که ایشان خیلی زحمت کشید و لغات فارسی کهن و نام کتاب هایی را که مرحوم بهار در سبک شناسی آورده بود، استخراج و به صورت فیش های الفبایی تنظیم کرد. در آن زمان که این جماعت بودند، ما خیلی کار کردیم و عنوان کتاب های موجود در خیلی از متون را استخراج کردیم. علاوه بر فهرست های خطی که می نوشتیم، من طرحی داده بودم که طبق آن بایستی فهرست کتاب های خطی خارج از کشور که ترتیب الفبایی نداشتند و به زبان های آلمانی، انگلیسی، فرانسه

و روسی بودند، به فارسی ترجمه و الفبایی کنیم. هر کدام از همکاران من به یکی از زبان های فوق مسلط بودند. در یادداشت هایی که به تازگی به آن برخوردم، دیدم که نوشته ام حدود ۶۰ هزار کتاب را فیش کردیم؛ مقداری از آن فیش ها باقی است و مقداری در نقل و انتقالات از بین رفته است. ما می خواستیم کتاب های خطی را به صورت موضوعی فهرست کنیم و این طبعاً چند سال طول می کشید. رئیس کتابخانه که دید دیر می شود، عده ای را از دانشگاه دعوت کرد که در کار فهرست کمک کنند. آن آقایان آمدند این جا و به ترتیب شماره فهرست کردند. ما هم از روی شماره فهرست کردیم که فقط همان جلد ۱۹ و ۲۰ به ترتیب موضوعی است. یعنی کتاب ها موضوعی، ولی به ترتیب شماره است. طرح موضوعی هم طرح خوبی بود که از بین رفت.

س: آقایان اساتیدی که از دانشگاه برای کار فهرست دعوت شدند چه کسانی بودند و چند جلد فهرست نوشتند؟

ج: آقای دکتر ایرج افشار، آقای دانش پژوه و آقای منزوی



بودند که مجموعاً هفت جلد از فهرست های مجلس را نوشتند. **س: استاد لطفاً از لغت نامه دهخدا بفرمایید، چطور شد که همکاری با لغت نامه را شروع کردید؟**

ج: می دانید که محل لغت نامه در مجلس بود؛ من چندبار رفتم آنجا، محیطش برای آدمی که می خواست کار تحقیقی بکند بسیار دل چسب بود. گروهی اهل علم بودند؛ مثل مرحوم شهاب فردوس، مرحوم محمد پروین گنابادی و آقای دکتر دبیر سیاقی همه آدم های تحصیل کرده و عالی مقام در ادبیات فارسی و عربی بودند. آرام و درسکوت محض کار انجام می شد، ساعت کار آزاد بود، از صبح اول وقت تا هر وقت شب که می خواستند و می توانستند کار کنند. نمونه ای برای محیط های کار تحقیقی؛ از محیط خیلی خوشم آمد؛ اقدام کردم برای انتقال، قبول نکردند، ماموریت دادند که چند ساعتی بروم



آن جا کار کنم هر ساعتی که می توانم به میل خودم. گاهی صبح می رفتم لغت نامه عصر می آمدم کتابخانه و گاهی به عکس. سال ۳۴-۳۵ بود که به لغت نامه رفتم و اوایل سال ۴۰ رفت و آمدم را به لغت نامه قطع کردم، چون در کتابخانه کارم زیاد شده بود. مرحوم دکتر معین تشویق می کرد که متنی را تصحیح کنم و معتقد بود که حیف است و برای شما فهرست نوشتن کافی نیست، ضمناً کار هم به کندی پیش می رفت، چهار جلد حرف "ز" را نوشتم. مرحوم دکتر معین ضمن این که اعتراض داشت به کندی کار، ولی به حد زیادی از سطح کیفیت کارم راضی بود. حاشیه زدن به لغت نامه ممنوع بود، مگر این که خود دکتر ببیند و پسندد. من اجازه داشتم که هر چقدر لازم است پاورقی بنویسم، یادم است در یکی از پاورقی ها که حالا هم باید جزء یکی از آثار نفیس باشد، داشتم شرح حال شیخ زاهد گیلانی را می نوشتم. شرح حال شیخ زاهد در جایی نیامده و تنها در کتاب صفوة الصفا^(۳) که شرح حال و کرامات شیخ صفی الدین اردبیلی را نوشته و به مناسبت این که شیخ زاهد مرشد صفی الدین بوده، شرح حال شیخ زاهد هم آمده است. مرحوم دکتر معین گفت که یکی از اساتید مقاله مفصلی به صورت یک رساله درباره شیخ زاهد نوشته و چون هیچ مطلب دیگری در دسترس نیست، بهتر است تمام آن رساله را وارد کنی. وقتی مشغول خواندن آن رساله بودم، دیدم که یک جایی هست که دو کلام به هم نمی خورد، سطوری بود که از صفوة الصفا عیناً نقل می کرد. به صفوة الصفا مراجعه کردم، دیدم بین آن دو کلمه حدود یک صفحه افتاده است و نتیجه هم خیلی متفاوت است، یعنی در جایی که بحث از مدفن شیخ زاهد می کند، در آن یک صفحه ثابت شده که مدفنش غیر از آن جایی است که الان مدفن شیخاتور^(۴) است به نظر می رسید که بایستی عمداً این کار شده باشد. کتاب را بردم به مرحوم دکتر معین نشان دادم، قبول کرد و گفت: «جوری بنویس که ایجاد ناراحتی نکند.» به هر حال نوشتم، الان هم در لغت نامه زیر عنوان زاهد گیلانی هست.

س: استاد در مورد انقلاب و کتابخانه خاطراتی اگر دارید، بفرمائید؟ آیا در جریان انقلاب خسارتی به کتابخانه وارد شد؟
ج: کتابخانه را از چند ماه قبل از انقلاب به نظرم از آبان ماه سال ۵۷ تعطیل کردیم. روز ۲۲ بهمن چون گارد مجلس حدود

نیم ساعت مقاومت کرده بود، چند تا از پنجره ها شکسته و در نمایشگاه یک تابلو تیر خورده بود [تابلو خاک سپاری حضرت عیسی] و فشنگ هم داخلش مانده بود. یک فشنگ هم به طور شیار از داخل یک کتاب خطی رد شده بود.

روز ۲۳ بهمن بود، من روزها اغلب می آمدم این جادور و بر کتابخانه و مجلس قدم میزدم و واقعاً کیف می کردم. یک حسن آقا هست که آن وقت طلبه بود و یک خرده حالش شلوغ بود. دیدم عباس سرش انداخته و تند می رود. گفتم: حسن آقا کجایم روی؟ نمی خواهی هوای بدون ساواک و شاه را بوکنی؟ گفت: «غیبت حرام است، غیبت حرام است». گفتم: حالا کجا می روی؟ گفت: «می روم روضه». گفتم: «روضه کجا بود، یک خرده هوا استنشاق کن». کمی که جلوتر آمدم، دیدم در آهنی پشت کتابخانه به کل کنده شده و روی زمین افتاده. نیروهای انقلاب که وارد شده بودند، با این که این جا مقاومت شده و



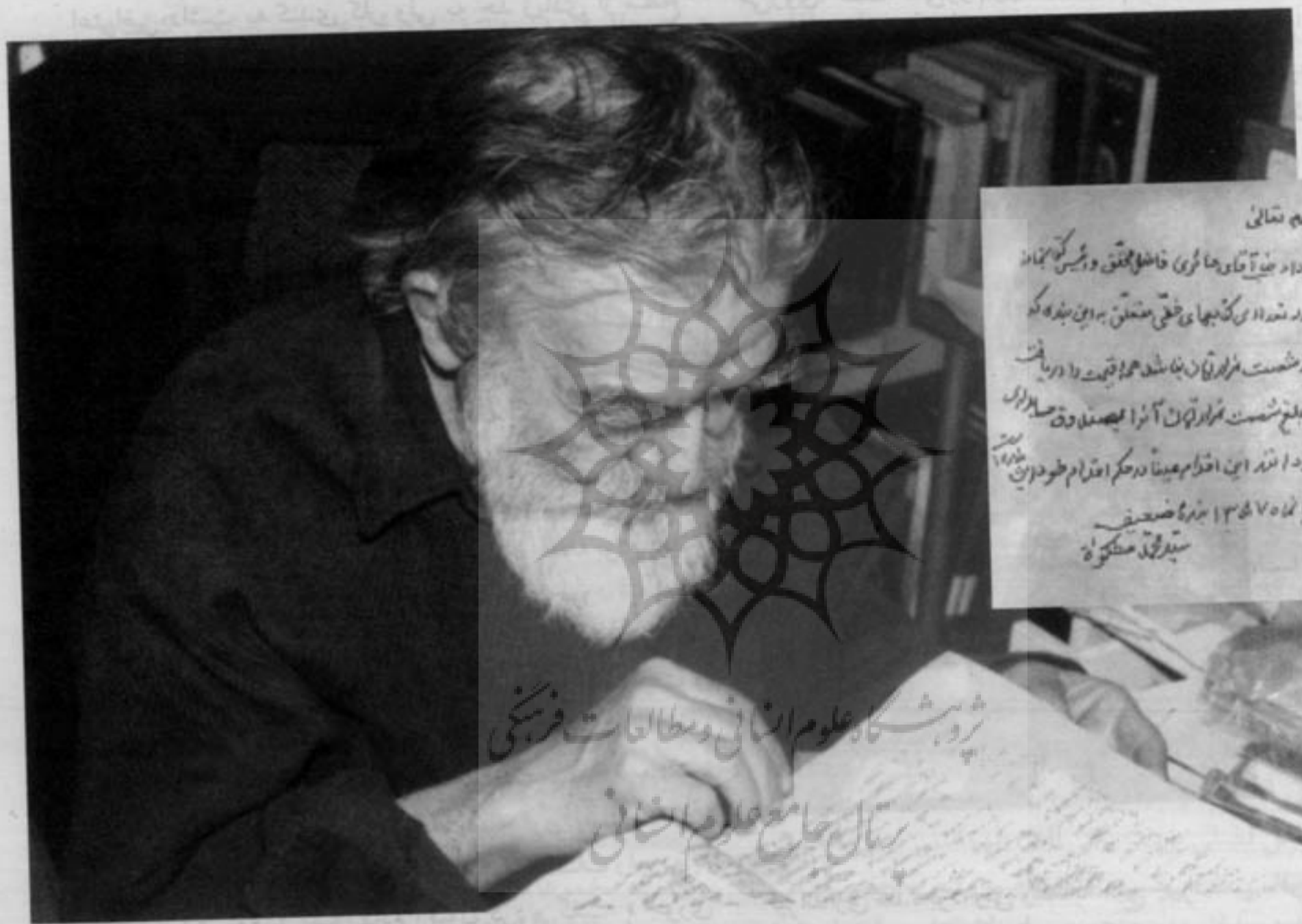
تیراندازی شده بود، ولی واقعاً به هیچ چیز دست نخورده بود. در شیشه ای پشت کتابخانه را شکسته از وسط مخزن خطی عبور کرده بودند و شیشه این اتاق [اتاق اسناد در طبقه هم کف] را هم شکسته بیرون رفته بودند، ولی دست به چیزی نزده بودند. به من گفتند که چند نفر می خواستند از میز مرجع مقداری کاغذ و کتاب آورده، آتش بزنند که آقای بهشتی پور [خواهرزاده آقای دکتر منزوی و نوه مرحوم شیخ آقا بزرگ

۳- صفوة الصفا کتابی است فارسی تألیف ابن بزاز که در اواسط قرن هشتم هجری تألیف شده و آن تقریباً شامل ۲۱۶۰۰۰ کلمه است با عبارات ساده و خالی از تکلف و صنایع. در احوال و کرامات اجداد صفویان، مخصوصاً ترجمه احوال و کرامات شیخ صفی الدین اردبیلی و نیز شرح حالی مختصر از شیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین دارد. این کتاب از لحاظ تاریخ تصوف در ایران قابل اهمیت است ولی متأسفانه فاقد سنووات می باشد. از فرهنگ فارسی معین ج ۵ ص ۱۰۰۵.
۴- شیخاتور: دهی است جزو دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان لاهیجان کنار راه شوسه لاهیجان به لنگرود. در این ده گنبدیست قدیمی که در زیر آن سه قبر مشاهده می شود. مشهور است که یکی از آن سه قبر متعلق به شیخ زاهد گیلانی مراد شیخ صفی الدین اردبیلی است ولی محققان در این روایت تامل دارند. (فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۹۴۸).



تهرانی که جزو انقلابیون بود، رفته بالای چهارپایه و گفته: اینها اموال مردم است و از این کار جلوگیری کرده بود. من آمدم داخل دیدم یک مشت جوان هستند که تفنگ روی دوش گرفته اطراف مجلس و کتابخانه پاس می دهند. با آنها احوال بررسی کردم، گفتند که از دیشب تا حالا چیزی نخورده ایم و کسی به ما نرسیده است. پرسیدم، معلوم شد رئیس آنها کسی است به نام ارباب که مقرش در خیابان شکوفه بود، تلفن کردم برایشان غذا آوردند، مانده بودم چکار کنم، خدا کمک کرد مرحوم حسن آقا فتح پور [دربان کتابخانه] رسید، با چند نفر

برخوردم به آقای مطهری آیت الله مرتضی مطهری که چند سال بود ایشان را ندیده بودم. احوال بررسی و مصافحه کردیم، گفتم نمی دانم با کتابخانه چکار کنم؟ تحویل کسی بدهم؟ خودم بروم؟ ایشان گفتند که باید با امام صحبت کنم و قرار شد که پس فردا برویم پیش آقای مهدوی کنی در کمیته امام. پس فردا که رفتیم مرحوم آقای مطهری گفتند: «وقتی رفتم خدمت امام، دیدم یک نامه آمده، خوشبختانه احتیاج نشد که من مطرح کنم، نامه از آقای عنقا مدیر مالی مجلس و عده ای از مجلسیان بود که راجع به کارشان سوال کرده بودند. امام فرمودند:»



بسم تعالی
 وکیل شرعی و قانونی خود چهارمادین آقا حائری فاضل محقق و رئیس کانون
 مجلس شورای ملی برادر محترم بنده ای که بهای خفی متعلق به این بنده که
 در کتابخانه کاتبها اکثره مشغول فرمایید بنا شد همه قیمت را در این
 کتابخانه بقیه بگذارند و مبلغ شصت هزار تومان آنرا بجهت وقف صلوات
 مجلس ملا فاضل برگردانند این اقدام عیناً در حکم اقدام خود این
 بنده پنجشنبه شانزدهم آبان ماه ۱۳۵۷ هجری قمری
 سید محمد مشکوره

مشکوره به استاد حائری برگه وکالت استاد سید محمد

پروژه اسکا، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 سال هجرت ۱۳۸۷

کمک کردیم در آهنی را سر جایش محکم کردیم. فردای آن روز تلفن کردم به دفتر امام، آقای ربانی شیرازی گوشی را برداشت. خودم را معرفی کردم، گفتم چنین وضعی این جا خطرناک است. روز بعد دوباره تلفن کردم، پرسیدم چکار کردید؟ آقای ربانی گفت: به خاطر تلفنی که شما کردید، فرستادیم کتابخانه مجلس و کتابخانه مسجد سپهسالار را که همین وضعیت برای آنجا رخ داده بود با چوب و تخته بستند. به همان صورت بود تا ما خودمان درست کردیم.

س: استاد از تأییدتان از طرف حضرت امام خمینی (ره) و باز شدن کتابخانه بفرمائید.

ج: بله یک روز دیگری که همین دور و بر قدم می زدم

حائری کجاست؟ گفتم: هست، امام فرمودند: «بگوئید او برود و نظارت در امور کارمندها بکند و کتابخانه را در اختیارش بگذارید» آن پیغام به آقای محمد حسن محجوب که رئیس مجلسین منحل بود، رسید. از من پرسیدند، گفتم بعد از تعطیلات عید می آیم و کتابخانه را باز می کنم. پیغام دادم به کارمندان که متفرق بودند، ۱۶ فروردین ۵۸ قبل از هر کتابخانه دیگر کتابخانه مجلس را باز کردیم. بعد آقای محجوب که برادر دوست ما آقای دکتر محمد جعفر محجوب است، پیغام داد که می خواهد بیاید کتابخانه و میز کارش را بیاورد، جواب دادم بیایید و هر اتاقی را که می خواهید انتخاب کنید. ایشان آمد و اتاق فیلموتیک سابق را که بعداً آقای فدائی دفتر کار کرده



بود، پسندید و میز کارش را هم آورد. آن روز چهارشنبه بود و چهارشنبه‌ها در مسجد سپهسالار جلسه‌ای بود که چند نفر از علما جمع می‌شدند و ناهار می‌خوردند. من هم گاهی می‌رفتم. آن روز هم رفتم. آقای راد ۳۰ سال رئیس دفتر کتابخانه مسجد بود و مهماندار این جلسات. البته ناهار سه چهار نفر به عهده او بود و بقیه خودشان پول ناهار می‌دادند که اجتماع برقرار باشد. جلسه در اتاق او تشکیل می‌شد. آن روز وقتی رفتم آنجا، مسئول کتابخانه گفت: آیت الله خامنه‌ای اینجا هستند، من نرفتم داخل اتاق، منتظر شدم. وقتی آیت الله خامنه‌ای بیرون آمدند به من اظهار محبت و لطف کردند، وقتی می‌خواستند خدا حافظی کنند، گفتند: "کاری نداری؟" گفتم: "بعداً می‌گویم" ایشان گفتند: "فکر نکنم بعداً همدیگر را ببینیم، خیلی ساده نیست اگر کاری داری بگو". من گفتم: "آقای محجوب چنین کاری کرده است، نمی‌دانم منظورش چیست و باید چکار کنم." ایشان گفتند: "یعنی چه؟ من بودم که امام چند دفعه فرمودند کتابخانه را در اختیار فلانی بگذارید، چرا باید این کار را بکنند." یادداشت کردند و رفتند فردا صبح که آمدم کتابخانه دیدم فرستاده و میزش را جمع کرده برده، هیچ نفهمیدم منظورش چه بود.

س: علمایی که روز چهارشنبه در جلسه مدرسه شهید مطهری (سپهسالار) شرکت می‌کردند، چه کسانی بودند؟
ج: آقای محیط طباطبایی، آقای آرام، آقای دکتر معین، آقای دکتر شهیدی، آقای دکتر موسوی بهبهانی و آقای شیخ عبدالله نورانی، گاهی هم تلفن می‌زدند دعوت می‌کردند، من شرکت می‌کردم.

س: استاد لطفاً از مراجعین به کتابخانه بفرمایید، از محققین ایرانی و خارجی.

ج: از فضلالی خارجی که بعضی هر سال مراجعه داشتند و برخی چند سال یکبار می‌آمدند، آقای نوری عثمان اوف از اعضای آکادمی مسکو و جزء مؤلفین شاهنامه بود، آقای دکتر عبدالرحمن بدوی و آقای زکی اسکندر از علمای عرب، آقای رشدی راشد که مصری بود و آقای اکبر موشکین که دکترای نسخه‌شناسی قرن نهم و دهم را داشت و فهرست کتابخانه لنین گراد را نوشته بود و پروفیسور مونته ایتالیایی که روی شاهنامه کار می‌کرد و کاملاً با ما دوست شده بود و خیلی کسان دیگر که الان خاطر من نیست. از ایرانی‌ها بایستی بگویم تقریباً همه فضلالی و اساتید ایرانی از داخل و سراسر دنیا به کتابخانه مجلس رفت و آمد داشتند و دارند، ولی آقای محیط طباطبایی از دوستان قدیم کتابخانه و ما بود و اینجا در واقع پاتوق ایشان بود و سال‌های طولانی عضو شورای قیمت گذاری و

عضو شورای عالی کتابخانه بود. ضمن این که به عنوان مشاور کتابخانه تمام وقتش در اختیار کتابخانه بود. ایشان معتقد بودند که توبه نامه باب در کتابخانه به دیوار آویزان بوده و گم شده است. من ندیده بودم، ولی ایشان به یکی از کارمندان کتابخانه که همسر بهایی داشت، به شدت بدبین شده بود و دلیل سوءظنش هم این بود که بعد از رفتن آن آقا چند کتاب هدایی بهایی‌ها را ثبت نشده از داخل کشوی میز او پیدا کرده بودند طبعاً من هم باور کردم آقای محیط در مجله انجمن کتابداران هم نوشتند که توبه نامه باب از مجلس ربوده شده است. من تحقیق کردم، یکی از قدمای کارکنان مجلس گفت: "احتمال دارد در صندوق کارپردازی باشد، گاهی چیزهای مهم را آنجا می‌گذاشتند." من به آقای ریاضی گفتم که این خبرها برای مجلس موجب وهن است و او دستور داد که صندوق را ببینید. شرط بازکردن آن صندوق این بود که دو نفر کارپرداز و یک حسابدار مجلس هم حضور داشته باشند. رئیس مجلس به آنها دستور داد به هیچ چیز دست نزنند و فقط من بودم که بررسی می‌کردم. به من هم گفت به هیچ کس نگو چه می‌خواهم، بگو می‌خواهم از اسناد موجود در صندوق عکس برداری کنم. سه روز ما رفتیم، هر روز آن آقایان می‌آمدند و ساکت می‌نشستند آنجا. آقای منصوریان و آقای تقوی کارپردازان و آقای عنقا مدیر کل حسابداری مجلس و من بررسی کردیم تا رسیدیم به ته صندوق. یک قوطی بود که فهمیدم اصلاً دست نخورده و به دیوار هم آویزان نبوده است. مرحوم ارباب کیخسرو نوشته بود به چه دلیل آوردند و به ما دادند و نوشته بود به چه مناسبتی آوردیم و در صندوق گذاردیم.

س: استاد حالا توبه نامه باب کجاست؟

ج: عرض کنم ما طبق دستور رئیس مجلس از آن فیلم برداری کردیم و گذاشتیم سر جایش؛ در بروجوه انقلاب واقع‌ای رخ داد که در صندوق باز شده بود. هفت هشت روز بعد از انقلاب بود که آقای مهدوی کنی پیغام فرستادند که بیایم به کمیته. وقتی رفتم گفتند که در صندوق باز شده، با توجه به این که قبلاً صندوق را بررسی کرده بودم، می‌خواستند دوباره بررسی کنم ببینم آیا چیزی از آن کم شده؟ در صندوق با کلید باز شده بود و بدون شک صندوق یک کلید داشت که بعد از قفل کردن آن را در طبقه بالا و در صندوق نسوزی که قفل رمزی داشت می‌گذاشتند. صندوق را بررسی کردیم، همه چیز سر جایش بود، فقط چند تاسکه ده پهلوی و یک قلم دان مطلا که پهلوی اول با آن امضا کرده بود آن هم از داخل صندوق دیگر موجود در آن اتاق گم شده بود. پیدا بود کسی که صندوق را باز کرده، اصلاً دنبال سند نبوده است.

با سپاس از جناب استاد که وقت گران‌بهای خودشان را در اختیار ما گذاردند.